

بنام خدا

اردیبهشت ماه ۱۳۶۱

متن مصاحبه با جناب آقای مهندس بازرگان در رابطه با هیئت اعزامی امام خمینی به تأسیسات نفت جنوب

بسم الله الرحمن الرحيم، جناب آقای مهندس بازرگان از اینکه برای این گفت و شنود وقتی را اختصاص داده‌اید تشکر می‌کنم. مدتهاست که در انتظار این فرصت بودم تا سئوالاتی را که درارتباط با هیئت اعزامی امام خمینی به تأسیسات نفت جنوب، در ذهنم مرتب کرده‌ام با جنابعالی در میان گذارم. البته می‌دانم که از آن زمان مدتی نسبتاً طولانی گذشته است و فراز و نشیب‌ها و پدیده‌های مختلف و متعددی که در این غوغای انقلاب پیش آمده است، بسیاری از اعمال و رویدادهای آن زمان را احتمالاً در ذهن شما تحت‌الشعاع قرار داده و آنها را کم‌رنگ و رقیق و یا احياناً بی‌رنگ ساخته است. با این حال بر اهل فن و آنها که از نزدیک دستی در مشکلات و مسائل اساسی مملکت داشته و یا دارند، پوشیده نیست که این هیئت چه نقش بارز و آشکاری در زمینه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی انقلاب اسلامی ما بعهده داشته و چگونه به آن نظم و انسجام بخشیده است. بنابراین خواهش من این است که به سئوالاتی که خدمتتان عرض می‌کنم با توجه به شرایط و موقعیت آن زمان پاسخ بفرمائید تا تصویری روشنتر از عملکرد هیئت بدست آید. اکنون با اجازه شما اولین سئوال را مطرح می‌کنم:

سؤال: زمینه قبلی برای تعیین هیئت اعزامی نفت به تأسیسات جنوب چه بود؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم، من الان دقیقاً نمی‌توانم موضوع را ترسیم کنم، و تشریح کنم که وضعیت چه بود و چگونه بود، ولی کلاً می‌توان گفت که پس از آنکه به دستور امام خمینی اعتصابات کارگران در سراسر مملکت خصوصاً در شرکت نفت پیش آمد، و بعنوان وسیله‌ای برنده و حربه‌ای قاطع علیه شاه و دستگاه حاکم بکار گرفته شد، اعتصابات اثر بسیار مفیدی بخشید، یعنی دستگاه را متزلزل کرد ولی برای مردم هم ناراحتی پیش آورد.

زمستان بود و محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوائیها هم بخوابد و مردم نان هم نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی بوجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن بزند و آتش بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آقای خمینی ایجاد کند. البته چپ‌ها هم به این حالت وحشت خیلی دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید.

بنابراین، این مسئله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد یعنی گلوی شاه، با اعتصاب کارگران مخصوصاً کارگران شرکت نفت و عدم صدور نفت و تقلیل عایدات دولت در دست ملت

سفت و محکم باقی بماند ولی مردم رنج نبرند.

نهیضت آزادی همان موقع یک اعلامیه داد که اعتصابات شمشیر دودم است، اعتصابات هم می‌تواند به ضرر دولت باشد و هم می‌تواند به ضرر ملت برگردد و به ضرر مبارزه باشد (آنموقع کلمه انقلاب زیاد معمول نبود) بنابراین باید خیلی عاقلانه و صحیح انجام می‌شد. در پاریس آقای دکتر یزدی و دیگران گویا با امام صحبت کرده بودند، مرحوم طالقانی هم از پیش در اینجا به فکر بود، حتی در یک جلسه‌ای که به ابتکار او و در منزل ایشان تشکیل شد و من هم حضور داشتم، موضوع گرفتاری‌های مردم و مشکل نفت، طی یکی دو بند از بیانیه‌ای که ایشان قرائت کرد مطرح شد و بعداً حتی با صدور حکمی، سرهنگ رحیمی را مأمور تماس با آقای انتظام مدیرعامل شرکت نفت و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی و رفع مشکلات نفتی مردم کردند.

البته شرکت نفت می‌توانست نفت به مردم بدهد، چون انبارها پر بود ولی تعمداً این کار را نمی‌کرد و بهانه می‌آورد. در راه آهن هم برای حمل مواد نفتی کارشکنی می‌شد چون چپی‌ها در آنجا خیلی دست داشتند و می‌خواستند که این کار انجام نشود. حالا من درست یادم نیست که دکتر یزدی با آقا صحبت کرده بود یا مرحوم مطهری و یا دیگران، در هر صورت قرار بر این شد که امام هیئتی را مأمور مسئله نفت کنند تا این هیئت برود و ضمن برپا نگهداشتن اعتصابات به کارگراها تقویت روحی بدهد ولی از آن طرف، آنجا که به مسئله جلوگیری از صدور نفت و کسب عایدات دولت است، اعتصابات تشدید شود و از اینطرف به مردم لطمه‌ای وارد نشود و مردم در مضیقه نباشند و زندگی جریان عادی و مطلوب خود را پیدا کند.

جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند، مرحوم مطهری حضور داشت، مرحوم طالقانی هنوز جزء شورای انقلاب نبود و از آنهم خبر نداشت، آقای مهدوی کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرائی هم مثل اینکه بود، من آنروز از همانجا به پاریس تلفن زدم، با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مرحوم مطهری، که گویا قبلاً با امام صحبت کرده بود، مسئله نفت و تعیین یک هیئت را برای آن و این مطلب را که پیشنهاد خوبی است و یک چنین کاری لازم است و از هر کسی مناسب‌تر فلان کس است، مطرح کرد و بعد حتی عبارت حکمی را که امام باید بدهند (یادم نیست در آن جلسه ما نوشتیم یا ایشان گفتند) به پاریس اطلاع داد. افرادش هم معین شد (باز یادم نیست که افراد را مرحوم مطهری پیشنهاد کرد یا امام خودشان تصمیم گرفتند، گمان کنم امام خودشان تصمیم گرفتند)، آقای مهندس کتیرائی بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من، مسئول آن هیئت بنده بودم و در آن حکم کاملاً مشهود بود که دو نفر دیگر را هم من با مشورت این دو نفر آقایان و با اکثریت جلسه سه نفری تعیین بکنم و بعد این هیئت پنج نفره برود جنوب، عبارت حکم خیلی رسا و خوب بود و در مورد عبارت آن خوب یادم هست که یک قدری بین ما مشورت شد و من پیشنهاد کردم که امام در آخر آن حکم خطاب به روسا و مسئولین شرکت نفت بگویند ما متوقع هستیم شما با این هیئت همکاری کنید. منظور من از این پیشنهاد، دو مسئله بود یکی اینکه از ناحیه امام یک دلداری و اظهار لطف و محبتی

نسبت به کارکنان نفت شده باشد تا اینها جذب ما شوند و به طرف ما بیایند و یکی هم با صدور چنین حکمی، ایشان خودشان را علیرغم شاه و علیرغم دولتش، حاکم بر دستگاه دولت می‌کردند و این اولین مورد و جایی بود که امام در واقع به دستگاه دولت و به کارمندان دولت دستور می‌داد (با آن عبارتی که من پیشنهاد کردم و ایشان تصویب کردند و آقای دکتر یزدی نوشت و ایشان اول نوشتند و بعد با بیان خودشان نوار پر کردند و همه جا پخش شد). همین‌طور هم شد و نتایجش را همه ما دیدیم. برای اینکه وقتی به مرحوم عبدالله انتظام که در آن وقت مدیرعامل شرکت نفت بود، همان بعدازظهر یا فردای آن روز، تلفن زدم و گفتم امام چنین حکمی بعنوان من صادر کرده‌اند ولی در آن گفته‌اند که از آقایان می‌خواهم همکاری کنند، خواستم به شما در این زمینه اطلاع داده باشم، گفت: من خودم خدمتتان می‌رسم و مطمئن باشید هر چه نظر امام است ما انجام می‌دهیم.

این نگرانی بزرگی بود که به این ترتیب رفع شد و الحق والانصاف آقای انتظام خالصاً مخلصاً از روی رغبت و حسن‌نیت تا آنجایی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم رؤسای دیگر شرکت نفت.

سؤال: اگر در این زمینه قبلاً اقدامات دیگری شده بود، چه تعارضی با تعیین این هیئت پیدا کرد؟

جواب: تنها همان بود که گفتم، من یاد نمی‌آید که در این زمینه اقدامات دیگری شده باشد. در ارتباط با مشکل نفت مراجعات زیادی به مرحوم طالقانی شده بود ایشان باتوجه به گرفتاری‌های مردم (پس از آنکه انتظام اعلام می‌دارد که کمبود نفت بعلت اعتصاب کارگران و عدم استخراج و تصفیه و تولید نفت است)، به انتظام تلگراف می‌زند و سرهنگ رحیمی را مأمور تماس با ایشان و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی می‌کند، تماس‌هایی هم گرفته می‌شود و مقدمات کار فراهم می‌شود. منتهی مرحوم طالقانی از وجود شورای انقلاب و نظر امام اطلاع نداشت، دو روز بعد که حکم امام صادر شد و مأموریت ما مشخص شد، به اتفاق آقای مهندس صباغیان به خانه ایشان رفتیم و متن حکم و موضوع را در میان گذاشتیم، ایشان بلافاصله نامه‌ای بعنوان آقای انتظام تهیه کرد و اعلام داشت که تمام امکانات خود را در اختیار این هیئت قرار می‌دهید و به کارگران و کارمندان شرکت نفت هم تأکید کرد که با این هیئت نهایت همکاری را داشته باشند. البته من از اقدامات مرحوم طالقانی خبر نداشتم و نمی‌دانستم که برای آقای انتظام تلگراف فرستاده و سرهنگ رحیمی را مأمور نظارت بر توزیع نفت و بنزین کرده است، بعداً که به منزل ایشان رفتم خبردار شدم، ایشان هم همانطور که گفتم اقدام آقای خمینی را تأیید کرد و از همه خواست که با ما همکاری کنند. اما چپی‌ها از این طرف و آنطرف به جنب‌وجوش افتاده بودند تا نگذارند اعتصاب بخوابد و هرطور شده مانع از آن بشوند که مواد نفتی به مردم برسد چون بوی برده بودند که قرار است اقداماتی بعمل بیاید، آنها می‌خواستند که در مردم آن حالت سختی پیدا شود و مشکلات بیشتری فراهم شود، بطوری‌که همانروز یا شاید فردای آن روزی که فرمان امام خمینی صادر شده بود من در دفتر کارم در شرکت ساقیاد بودم، هنوز هم موضوع را به کسی نگفته بودم (البته کارها را با آقای مهندس کتیرائی و مهندس صباغیان و سایرین داشتیم

تدارک می‌دیدیم که کی کجا برود و چه کاری انجام دهد و چه کسانی را در چه قسمت‌هایی بعنوان ناظر بگذاریم ولی صدایش را درنیاورده بودیم، چون می‌خواستیم که اول فرمان امام بدست مردم برسد و مردم آن را بخوانند و بعد ما شروع بعمل بکنیم). دو تا جوان قدبلند که از قیافه و صورتشان پیدا بود از چپی‌های خیلی متعصب و زرنگ هستند، آمدند و گفتند که از مشهد آمده‌ایم و گویا در خراسان و مشهد عده‌ای را دیده بودند، در تهران هم مرحوم طالقانی را دیده بودند و قصد داشتند ترتیباتی بدهند که اعتصاب نشکند و نفت مصرفی مردم تأمین نشود. ظاهراً هم می‌گفتند که اقداماتشان برای جلوگیری از تحریکات و توطئه‌های دولت است، وقتی حرفهایشان را زدند گفتم چنین حکمی امام داده‌اند و همین فردا ما عازم هستیم و می‌رویم به جنوب تا احتیاجات داخلی را تأمین کنیم. خیلی ناراحت شدند و گفتند ما به حکم اطمینان نداریم. اینها رفتند ولی بعد شایع شد که چون فرمان امام بصورت پیام آمده به آن اطمینان نیست و ممکن است ساختگی باشد! بنابراین به پاریس تلفن شد تا آقا این حکم را در نوار بگویند تا منتشر بشود و جلوی اینگونه کارها گرفته شد.

سؤال: چه شد که جنابعالی برای پذیرش این مسئولیت معرفی شدید؟

جواب: من داوطلب نبودم، این پیشنهاد مرحوم مطهری بود شاید هم در پاریس خود امام من را در نظر داشتند، علتش ظاهراً این بوده که ایشان دیده بودند شاید تنها کسی که اطلاعاتش و سوابقش و شانس موفقیتش بیشتر است من هستم، همانطور هم در حکم آمده بود که با اطلاع از سوابق و اطلاعات زیادی که شما از دستگاه عظیم نفت دارید. ایشان فکر می‌کردند بین کسانی که در امر مبارزه و در تدارک انقلاب هستند من ارجحیت دارم، همچنین ممکن است به مناسبت مأموریت قبلی که در زمان دکتر مصدق داشته و رئیس هیئت مدیره موقت خلع‌ید شده بودم، انتخاب کردند. علاوه بر این تا حدودی دستگاه اداری و مدیران را می‌شناختم، مردم هم از سوابق من اطلاع داشتند و کسی نمی‌گفت که عامل شاه یا آمریکائی‌ها و یا عامل چپی‌ها هستم. انتخاب آقای مهندس کتیرائی یکی به علت اینکه مهندس بود و یکی اینکه مطلع بود و در مدیریت هم وارد بود و عضو شورای انقلاب هم که بود. آقای‌هاشمی رفسنجانی هم در واقع شخص سومی می‌شد که بیشتر با امام ارتباط داشت و امام ایشان را دست راست یا دست چپ خود می‌دانست.

سؤال: در آن ایام قبول این مسئولیت را تا چه اندازه خطرناک می‌دیدید و باتوجه به شرایط آن زمان چه دورنمایی در صورتان داشتید؟

جواب: آن موقع و در تمام دوران انقلاب دوستان ما و بنده فکر خطر را نمی‌کردیم. الان هم که این بازی‌ها را درمی‌آورند ما ناراحت نیستیم یعنی خودمان را قبلاً آماده برای خطراتش کرده بودیم. در آنموقع جلوی خانه ما بمب گذاشته بودند و این خواست خدا بود که ما سلامت جستیم، تا آن زمان که قسمت باشد زنده بمانیم، تمام اعمال آن زمان ما اعمالی بود که شاه و دستگاه آمریکائی‌ها آن را و گفتار ما را علیه خودشان می‌دیدند، و همین‌طور چپی‌ها، در هر امری اینها بودند که کارشکنی می‌کردند و ساواک هم که جای خود داشت.

البته در این مورد ما زیاد احساس خطر نمی‌کردیم، تهدیدی هم نشده بودیم و این احتمال را هم می‌دادیم که دولت از اقدامات ما استقبال بکند چرا که دولت از خدا می‌خواست بنحوی این اعتصاب بشکند و با رفتن ما به جنوب و راه‌اندازی استخراج و تولید، بالاخره مقداری هم صادر بشود چرا که تمام کارها در آنجا بهم مرتبط است، دولت شاید آن موقع این امکان را می‌دید که وقتی ما برای راه‌اندازی نفت مصرفی به جنوب برویم، وقتی گفتیم آنقدرش بیاید تهران، اینقدر هم برود به کرمانشاه و ... و بقیه‌اش بالاخره باید به جایی می‌رفت و در ضمن اینکه تبلیغ می‌کردند تا مردم بی‌نفتی و بی‌برقی را از چشم آقای خمینی ببینند، ولی نمی‌خواستند که مردم را بر علیه خودشان بشورانند و می‌دانستند که تبلیغاتشان مؤثر نیست و مردم از چشم آنها می‌بینند بنابراین خطر خاصی برای ما در این مورد بنظر نمی‌رسید.

البته آن استقبال فوق‌العاده را که در مناطق نفتی در کرمانشاه، در اهواز، در شیراز از ما شد ما پیش‌بینی نمی‌کردیم و نمی‌دانستیم که هم کارکنان شرکت نفت و هم مردم، تا این اندازه پذیرش و آمادگی داشته و علاقه نشان بدهند. خیلی استقبال کردند و اشتیاق فوق‌العاده آنها بزرگترین امید را به پیروزی انقلاب می‌داد، مردم من را می‌شناختند (البته در جنوب خیلی خوب مرا می‌شناختند و با انتخابی که کردم، مردم هم آقای مهندس صباغیان و مخصوصاً مهندس حسینی را خوب می‌شناختند) و در واقع در این حرکت، بیعت مردم، یک تجدید خاطره‌ای از قیام مصدق و ملی شدن صنعت نفت بدست مصدق، دیده می‌شد و این بود که هم نظری به گذشته داشت و هم مردم آن را گامی برای پیروزی آینده می‌دیدند. خلاصه خیلی بیش از انتظار، ما مورد استقبال قرار گرفتیم و تظاهرات به نام امام خمینی صورت گرفته می‌شد و مردم برای ایشان کف می‌زدند و یا صلوات می‌فرستادند، بطور کلی مسئله نفت یک تجربه آموزنده و بسیار ارزنده‌ای بود.

سؤال: با مقایسه‌ای که بین این جریان با جریان خلعید در زمان مصدق انجام دادید، این سؤال پیش آمد که آیا این دفعه هم شما مانند زمان قبل با مردم به آنجا رفتید و همانطور استقبال شدید یا فقط هیئتی که مأمور این کار بودند رفتند؟

جواب: البته شرایط فرق داشت، آنوقت مناطق جنوب کشور در واقع در مشیت انگلیسی‌ها بود و ملت و دولت آن زمان، ورود چندی در آن نداشتند ولی مانند زمان انقلاب که امام خمینی بیشتر برنامه‌ها را به اتکاء و با نیروی ملت و مردم انجام می‌دادند (ملتی که در صحنه حضور داشت و این حضور تا سر حد شهادت وجود داشت، حضور مردم هم موجب تقویت روحیه داخلی بود و هم باعث تعجب و وحشت دشمن می‌شد)، آن زمان هم تقریباً همین طور بود.

وقتی ما برای بیرون کردن انگلیسی‌ها رفتیم، قدرتی نداشتیم، انگلیس‌ها حاکم بودند، هم حاکم داخل و هم حاکم بین‌المللی، علاوه بر آن حکومت هم وضع اقتصادی مناسبی نداشت.

بطوری که آقای "دریک" رئیس کل شرکت نفت در جنوب، آن روزها ما را تهدید می‌کرد و می‌گفت نان مردم، آبشان، یخشان حمل و نقل و زندگی‌شان بر سر انگشت من است (و راست می‌گفت)، شما به این ۵۰۰ هزار کارمند شرکت نفت و همه آنهایی که در اینجا و در این منطقه‌اند

رحم کنید! شما نمی‌توانید ما را بیرون کنید. "دریک" اعتنایی به قانون ملی شدن نفت نداشت. بنابراین می‌بینید که تمام قدرت و زور ما در آن زمان همین مردم بودند و ما هم با مردم برای بیرون کردن انگلیسی‌ها به آنجا رفتیم. البته من در مرحله دوم به آنجا رفتم اول آقای متین دفتری و اردلان و مکی و دکتر علی‌آبادی و مهندس بیات با هیئت کارشناسان و حسابداران با قطار به جنوب رفتند و چون قرار بود آقای دکتر حسابی رئیس دانشکده علوم، رئیس هیئت مدیره باشد و ایشان از این سمت استعفا داد، لذا دو روز بعد با پیشنهاد مهندس حسینی، دکتر مصدق مرا انتخاب کرد و به اتفاق آقای مکی بوسیله هواپیمای ارتشی به آنجا رفتیم. آنجا از لحظه ورود به ایستگاه اهواز و فرودگاه سیل جمعیت در انتظار ما بود و همه جا ما را همراهی می‌کرد و با آنکه ماه رمضان بود و ماه خرداد و هوا بسیار شرجی و گرم بود، مردم آبادان با زبان روزی تا پنج شش فرسخی آبادان به استقبال هیئت اعزامی مصدق آمده بودند. جاده و بیابان یکسره از جمعیت سیاه بود، هر جا می‌رفتیم، مردم هم انجام بودند. این جمعیت و استقبال مردم، وحشتی در دل انگلیسی‌ها و کارمندان نشان انداخته بود، بطوری‌که باعث شد آنها تقریباً آنجا را تخلیه کنند. اما این دفعه وضع آنطور نبود چرا که احتیاجی به آن نداشتیم. برای اینکه کارمندان دولت هم ناراضی و ضدشاه بودند و خود کارمندان، مخصوصاً کارمندان شرکت نفت، خودشان از ما استقبال می‌کردند و آنها از پیش باتوجه به نکته‌ای که در فرمان خطاب به آنها آمده بود، در انتظار ما بودند. بنابراین احتیاج نبود که مردم همراه ما بیایند. در هر صورت کار خیلی به سهولت انجام گرفت، ولی از لحاظ فنی اشکالاتی وجود داشت که باید رسیدگی می‌شد که نسبتاً به سهولت به انجام رسید و مقابله‌ای، جز از ناحیه چپی‌ها، پیش نیامد. از جانب خودی‌ها هم، جز از طرف بعضی مبارزین و انقلابی‌های تند که علیه کارکنان شرکت نفت شعار می‌دادند و عقده خالی می‌کردند و موجب دل‌سردی آنها را فراهم می‌آوردند (و آنها هم عکس‌العملشان این بود که یا پستشان را تغییر بدهند و یا کار و وظیفه‌ای که بعهده‌شان واگذار شده بود، خوب انجام ندهند)، کارشکنی عمده‌ای نشد. اشکال عمده ما از جانب خودی‌های افراطی بود والا در راه‌آهن، کارکنان به دیدن ما آمدند و ما را همراهی کردند، کارکنان شرکت نفت هم چه بالادستی‌ها و چه کارمندان عادی خیلی از ما استقبال کردند، استقبال کارگران هم خیلی خوب و بی‌سابقه بود.

سؤال: آیا قبول این مسئولیت، مقدمه‌ای برای قبول مسئولیت‌های دیگر نبود؟ یا اینکه شما تصور دیگری داشتید؟

جواب: قرار نبود که قبول این مسئولیت مقدمه‌ای برای بعد باشد ولی بطور طبیعی و عملاً اینطور شد. حالا چگونه شد و در ذهن چه کسی چه چیزی بود یا نبود را نمی‌دانم ولی بقدری این جریان طبیعی بود که قهراً بدنبالش چنین عملی پیش می‌آمد، تلقی مردم هم همین‌طور بود. استقبالی که مردم در مناطق نفتی و در تأسیسات نفتی از ما می‌کردند و شعارهایی که می‌دادند و مثلاً در همان موقع نام بنده را می‌آوردند و می‌گفتند نخست‌وزیر ایران، یا رئیس جمهور ایران، مؤید آنست. از طرف دیگر، این تجربه‌ای بود غنی و عملی برای شورای انقلاب و امام و دیگران.

خارجی‌ها را می‌خواهم بگویم، چرا که کشورهای اروپا و آمریکا و مأمورین دیپلماسی خارجی هم مراقب اوضاع بودند و طبیعی است که خارجیها به جهاتی کنجکاو بوده باشند، از روی علاقه و یا از روی دشمنی، ببینند اوضاع ایران چگونه می‌شود.

در هر صورت این آزمایشی بود پر معنی و همانموقع بعضی‌ها تلفن می‌زدند و تبریک می‌گفتند که یک مسئله بزرگ و خطرناکی با موفقیت حل شده است. چون پس از اینکه ما به جنوب رفتیم و آمدیم، دو سه هفته‌ای طول کشید تا بنزین به اتومبیل‌ها رسید و صف نفت کوتاه شد و سوخت‌رسانی به جریان افتاد. کار آسانی نبود، بخصوص آنکه یک معارض یا مدعی ما ارتش بود. چون آرتشی‌ها برای وسیله نقلیه و جنگی خود احتیاج به نفت و بنزین داشتند و شایعاتی بود که ارتش شبها تمام پمپ‌ها و ایستگاهها را از سوخت تخلیه می‌کند. مخصوصاً در ایستگاهها تحریکات زیادی می‌شد، در راه آهن هم همین‌طور، چپی‌ها در آنجا نفوذ داشتند و اصولاً مانع از این می‌شدند که تانکرها نفت سیاه و گازوئیل بیاورند. حرفشان این بود که می‌گفتند اینها را آرتشی‌ها در وسط راه ضبط می‌کنند و ما حاضر نیستیم سوخت توی تانکها ریخته شود و آرتشیان با آنها ما را بکشند.

این مسئله نیز با کمال سهولت و حسن‌نیت بحمدالله حل شد. ما برای این کار عده‌ای را مأمور کردیم و در محل شرکت نفت با حضور چند افسر عالی‌رتبه و نمایندگان از ارتش جلسه‌ای تشکیل شد و قرار شد مطابق آنچه که ارتش سالهای قبل سوخت دریافت می‌کرده، بهمان مقدار سوخت در ایستگاههای جداگانه معینی به آنها داده شود تا با مردم برخوردی نداشته باشند. این حرف را آنها قبول کردند و این نگرانی بزرگ به خوبی رفع شد، یعنی درست مطابق فرمانی که امام داده و قرار بود به اندازه احتیاجات عادیشان به ارتش سوخت داده شود، آنها حق نداشتند که سهم مردم را ببرند، با فرمانی که ما خودمان متنش را تهیه کرده بودیم، تصریح شده بود که توزیع نفت در داخل به این شرط شروع خواهد شد که ارتش و فرماندهی نظامی، افرادش را بکلی از مؤسسات و مناطق نفتی خارج کند. آنها هم همین کار را کردند، البته با پافشاری ما، گفتیم اگر خلاف قرار ما عمل کنید، نفت را از مردم قطع کرده و همه جا فریاد خواهیم زد که آرتشی‌ها مانع از رسیدن نفت به تهران و داخل ایران می‌شوند. باین صورت ما ترتیباتی برای تشکیلات انتظامی شرکت نفت دادیم تا خود آنها از تأسیسات مراقبت کنند و آرتشی‌ها خارج شوند. آنها کنار کشیدند و کارها خیلی خوب و منظم پیش رفت.

سؤال: در مورد آغاز کار مقداری صحبت کردید، لطفاً بفرمائید چه افراد دیگری غیر از اعضاء اصلی

هیئت با شما همکاری نزدیک یا مستقیم داشتند و اقدامات اساسی و مهم هیئت چه بود؟

جواب: غیر از پنج نفر خودمان در هیئت، عده‌ای از اعضاء شرکت نفت که به آنها اعتماد داشتیم، از قبیل آقای انتظام، رئیس پخش و مشاور حقوقی شرکت نفت آقای با ما همکاری داشتند و از دوستانمان آقای مهندس حکیمی، مهندس توسلی، مهندس بنی‌اسدی، مهندس گواهی و آقای دهقان بودند. اینها بعضی در پخش تهران، بعضی در جنوب، بعضی در انبار ری و بعضی در توزیع با ارتش قبول مسئولیت کرده بودند. در زمینه پیشرفت کارها و وضعیت نفت هر روز

اعلامیه‌ای صادر می‌شد و مردم در جریان کارها قرار می‌گرفتند، ولی رادیوی دولتی علاقه‌ای به خواندن این اعلامیه‌ها نداشت. متن اعلامیه‌ها و گزارش کارها برای امام مرتباً مخابره می‌شد. اگر در بعضی جاها درگیری‌هایی پیش می‌آمد، بعضی از این آقایان به آنجاها می‌رفتند و با خطابه، رفع اشکال می‌کردند. در جنوب هم آقای مهندس قندی و دیگران بودند (مثلاً همین آقای کیاوش را که حالا نمک‌شناسی می‌کند، نماینده خودمان در آبادان گذاشتیم و بعد رئیس فرهنگشان کردیم)، که داوطلبانه خدمت می‌نمودند، مثل آن دفعه در زمان خلعید و مثل بعد در زمان دولت موقت، چرا که اشخاص فی سبیل‌الله و روی عشق و فداکاری قبول مسئولیت می‌کردند و کار انجام می‌دادند و بدین گونه بود که کارها همه جا به سهولت پیش می‌رفت.

اما در مورد اقدامات مهم و اساسی عمل ما بیشتر این بود که می‌رفتیم ضمن تماس نزدیک با کارکنان و مردم قسمت‌های مختلف تأسیسات نفت را بازدید کرده می‌دیدیم کدام دستگاه و تا چه حد و میزانی ضرورت دارد که کار کند تا مصرف داخلی تأمین شود و در عین حال به خارج صادر نشود. بعضی تأسیسات و قسمت‌ها ضرورت داشت صددرصد متوقف و در اعتصاب بماند. چاههای نفت را، براساس اطلاعاتی که داشتیم و یا در اختیارمان گذاشته بودند، تقسیم‌بندی کردیم و براین اساس قسمت عمده واحدهای تولید را متوقف نگاه داشتیم ولی بعضی از واحدها را بکار انداختیم تا هم بتوانند نفت خام را به پالایشگاهها، مثل پالایشگاه تهران و شیراز و آبادان و کرمانشاه، برسانند و هم همراه نفت خام گاز لازم برای تهیه گاز مصرفی و پتروشیمی تولید شود. برای اینکه این پالایشگاهها راه بیفتد. می‌بایستی بیش از اندازه احتیاج مصارف داخلی، از چاه نفت گرفته می‌شد و دیگر مسئله تبدیل بود و اینکه چگونه میزان اضافی استخراج را برگردانند و یا بسوزانند. اینها یک سلسله مسائل فنی بود که مورد توجه کامل ما قرار داشت و بهمین لحاظ ما در سر راه، تلمبه‌خانه‌ها را سرکشی می‌کردیم و با مأمورین و مسئولین تماس داشتیم. آنها اطلاعاتی به ما می‌دادند و ما به نسبت نیاز به خود آنها واگذار می‌کردیم تعیین نمایند که چند درصد کل کارکنان به خدمت بازگشت کنند.

سرویس‌هایی بود که ما اصرار داشتیم تمام وقت (فول) کار کنند مثل بیمارستانها، مدارس، قسمت تعمیرات، قسمت مراقبت‌های فنی و سیاسی و انتظامی، اینها چیزی نبود که مثلاً بگوئیم پنج درصد کار کنند بلکه می‌بایستی صددرصد کار می‌کردند. اینجاها بود که با مخالفت و کارشکنی‌های چپی‌ها برخورد پیدا می‌کردیم. همه جا می‌گفتند که اینها (یعنی ما) آمده‌اند تا اعتصابها را بشکنند، آنوقت یک مقداری احتیاج به تعدیل کردن و تحلیل پیدا می‌شد و روشنگری لازم بود که بعضی از همان آقایان داوطلب خدمت می‌رفتند و صحبت می‌کردند و موضوع را حتی‌المقدور فیصله می‌دادند.

موضوع دیگر همکاری دستگاههای مجاور با شرکت نفت بود، یکی راه‌آهن و دیگری برق و البته همکاری‌های لازم را می‌کردند. اگر برق داده نمی‌شد، کارها پیش نمی‌رفت و پالایشگاهها و دستگاهها نمی‌توانست کار کند. راه‌آهن هم می‌بایستی، هم جنس ببرد و هم جنس بیاورد وقتی ما با راه‌آهن طرف شدیم، یک سری مسائل دیگری نیز مطرح شد مثلاً مسئله رساندن خواروبار به

مردم، تخلیه بنادر از مواد ضروری و خواروبار که جنبه حیاتی برای مملکت داشت، این بود که موضوع نفت خود به خود ما را به مسائل و مشکلات دیگر مملکت کشاند. من از همان آبادان، از طریق دکتر یزدی، با آقا تماس گرفته و گفتم به ایشان بگوئید کاری را که شما در واقع با نفت کردید الحمدالله با موفقیت انجام شد، در مورد مسائل دیگر هم باید کرد. مثلاً آب و برق و گندم و خواروبار و سایر موارد ضروری دیگر مملکت که دچار اعتصاب شده‌اند، ممکن است در اثر نرسیدن آنها به مردم یا تخلیه نشدن، مردم از گرسنگی تلف شوند، یا به محصولات خسارات سنگینی وارد آید. بنابراین لازم است برای آنها هم هیئت‌هایی را تعیین کنید تا نظیر این اقدامات انجام شود. مثلاً هرچقدر آب برای مملکت ضروری است یا مقدار گندمی که برای مردم لازم است و امثال آن، اعتصاباتش زیر نظارت این هیئت‌ها باشد تا آن قسمت‌ها هم راه بیفتد ولی جلوی عملیاتی که دولت سوء استفاده می‌کند گرفته شود. ما می‌خواهیم با این کار دولت را فلج کنیم و مجبور کنیم استعفا بدهد و ترک قدرت بشود. باز من از طریق آقای دکتر یزدی به آقا گفتم که وضع نفت الان طوری شده که حاکم بر مملکت آقای خمینی است. یعنی بدون اینکه دولتی درست ما باشد، دولت عملاً می‌بیند که هر جا شما می‌خواهید بشود، می‌شود و او از حکومت، تماماً خلع‌بد شده است و به این ترتیب دولت به زانو درمی‌آید. آنوقت در آنجا بود که پیشنهاد من قبول شد و ترتیباتی برای مسئله حمل و نقل و گمرکات داده شد و هیئتی تعیین شد که آقای دکتر سبحانی در رأس آن بود و آقایان مهندس معین‌فر و دکتر کاظم یزدی و دکتر باهنر و دکتر ممکن و چند نفر دیگر همکارانشان بودند.

از همان موقع به ما مراجعاتی می‌شد و مراجعه‌کنندگان در واقع ما را مدیر انقلاب و عامل آقای خمینی می‌دیدند و می‌دانستند که کارهایشان در اینجا حل و فصل می‌شود. خوب یادم هست که یکی از مقامات عالیرتبه روسها که رابط اقتصادی ایران و شوروی بود از من وقت گرفت برای اینکه ترتیبی بدهیم جنس‌هایشان را که در گمرک جلفا مانده بود خالی کنند، آن جنسها برای نیروگاه برق رامین اهواز بود. مقصود اینکه خارجیها و شوروی‌ها عملاً ما را به رسمیت شناخته بودند. آن آقا چند بار آمد و رفت و هیئت آقای دکتر سبحانی کارش را درست کرد چون قرارداد ایجاد نیروگاه رامین اهواز را روسها بسته بودند و اگر این جنسها به آنجا نمی‌رسید کار مملکت می‌ماند و بعد هم برق به مردم نمی‌رسید و مضافاً اینکه جریمه و خسارت زیادی هم گردن ما گذاشته می‌شد.

یک روز خیلی صریح به او گفتم می‌خواهم از سفیرتان بپرسید، اگر دولت آقای خمینی بر سرکار بیاید، شما آنرا به رسمیت می‌شناسید یا نه؟ دو سه روز بعد آمد و گفت به سفیر گفتم، سفیر با مسکو تماس گرفت، از مسکو گفتند بله، ما از اول هم طرفدار انقلاب بوده‌ایم و بعد هم خواهیم بود. می‌خواهم بگویم که این اعمال، مقدمات و زمینه‌سازی خیلی خوبی شد برای پیروزی انقلاب، و پیروزی انقلاب همه‌اش شعار نبود، عمل و کار و عقل و تدبیر هم بود.

سؤال: از بدو تشکیل هیئت تا پایان کار، از طرف مردم و گروهها چه کم‌هایی در انجام این مأموریت به شما و هیئت داده شد؟

جواب: در واقع مثل برگزاری راه‌پیمایی‌ها و پیروزی انقلاب، که در ابتدا وحدت کلمه بود و همه طبقات از کارمند و روشنفکر و بازاری و تاجر و کارگر و کشاورز و ملا و غیرملا، و خانمها چه بی‌حجاب و چه باحجاب، همه در این راه هم‌زبان و همدل بودند و همین‌ها بود که شاه را وادار به فرار کرد. ما هم بوسیله همه طبقات و صنف‌ها، بنابه مقتضی کار و برخوردی که با آنها داشتیم، همراهی و همفکری می‌دیدیم و مخصوصاً کارگران و کارمندان شرکت نفت با ما منتهای همکاری داشتند و تنها در همان مواردی که گفتم از جانب چپی‌ها مواجه با اشکال و کارشکنی شدیم، که با کمک همه قشرهایی که در ارتباط کاری با ما بودند، این کارشکنی‌ها خنثی می‌شد و کارها به نتیجه مطلوب و موردنظر ما خاتمه می‌یافت.

سؤال: از بدو تشکیل هیئت تا پایان کار، از طرف مردم و گروهها چه کمکهایی در انجام این مأموریت به شما و هیئت داده شد؟

جواب: در واقع مثل برگزاری راه‌پیمایی‌ها و پیروزی انقلاب، که در ابتدا وحدت کلمه بود و همه طبقات از کارمند و روشنفکر و بازاری و تاجر و کارگر و کشاورز و ملا و غیرملا، و خانمها چه بی‌حجاب و چه با حجاب، همه در این راه هم‌زبان و همدل بودند و همین‌ها بود که شاه را وادار به فرار کرد. ما هم بوسیله همه طبقات و صنف‌ها، بنابه مقتضی کار و برخوردی که با آنها داشتیم، همراهی و همفکری می‌دیدیم و مخصوصاً کارگران و کارمندان شرکت نفت با ما منتهای همکاری داشتند و تنها در همان مواردی که گفتم از جانب چپی‌ها مواجه با اشکال و کارشکنی شدیم، که با کمک همه قشرهایی که در ارتباط کاری با ما بودند، این کارشکنی‌ها خنثی می‌شد و کارها به نتیجه مطلوب و موردنظر ما خاتمه می‌یافت.

سؤال: پایان کار این مأموریت کی و چگونه پیش آمد و در مجموع در انجام این مأموریت، خود و هیئت را تا چه اندازه موفق می‌دانید؟

جواب: پایان مأموریت و درواقع روی غلطک افتادن کار، گمان کنم یک ماهی طول کشید تا آن صفهای طولیل نفت و بنزین از بین رفت و راه‌آهن همه چیز را رساند. مثلاً نفت سیاه و امثال آن تقریباً پس از یک ماه بدست مصرف‌کننده‌ها رسید ولی کار هیئت ادامه داشت چراکه لازم بود مراقب اوضاع باشیم تا مبادا نفت صادر شود، حتی لازم بود برای مصرف داخلی نفت سفید از خارج خریداری شود و کمبود گازوئیل از خارج تأمین شود و اینها مسائلی بود که ما باید حل می‌کردیم. بعضی از پالایشگاههای ما کار می‌کرد و از بعضی جهات، بعضی از تولیدات آنها اضافی بود و مخازن زمستانی ما را پر می‌کرد.

بنابراین عمل ما ملازم با این شد که مقداری از تولیدات مواد نفتی سنگین ما که مصرف داخلی هم نداشت به خارج صادر شود. البته این امور را شرکت نفت با نظارت و تصمیم ما هر وقت که لازم بود انجام شود، انجام می‌داد. از طریق آقای دکتر یزدی هم هر وقت لازم بود با امام ارتباط برقرار می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم، تا اگر ضرورت ایجاب می‌کرد، ایشان اعلامیه می‌دادند یا دستوری صادر می‌کردند.

به این ترتیب دنباله مأموریت هیئت ادامه داشت تا زمان دولت موقت و من در صحبت‌هایی که

در همان اوایل، در زمان دولت موقت، با امام داشتم از امام خواستم که ایشان به هر دو هیئت دستور دهند که زیر نظر دولت موقت کار کنند و اعتصابات به کلی خاتمه یابد، چون باز هم در آن موقع، چپی‌ها، کارشکنی می‌کردند و مزاحمت فراهم می‌آوردند. امام اعلامیه دادند و در سخنرانی‌هایشان پایان اعتصاب‌ها را اعلام کردند و بالاخره باید گفت که پایان کار هیئت تا مأموریت دولت موقت بود.

سؤال: اگر خاطره جالبی از این مأموریت دارید بفرمائید؟

جواب: تقریباً همه‌اش خاطره جالب بود، چیز نا جالبی نداشت. چون این وسیله‌ای شد تا ما هر روز به مناطقی برویم و تکتک دستگاهها را از نزدیک و خط لوله را از بالا با هلی‌کوپتر ببینیم و به شهرهای شیراز و اصفهان و تبریز و گچساران و اهواز و غیره مسافرت کنیم و با مردم و کارکنان نفت و مسائل و مشکلات از نزدیک برخورد داشته باشیم. صمیمیت و دوستی و علاقمندی که در اینها می‌دیدیم فوق‌العاده برای ما جالب بود.

از راه‌آهن تهران که بازدید می‌کردیم، ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود، شعارهای زیادی می‌دادند و به طرف اتومبیل ما می‌آمدند. یکی از کارکنان راه‌آهن، که در واقع سردمدار تظاهرات بود و شعارها را او می‌داد، شعاری داد که تازگی نداشت ولی من آنجا شنیدم و خیلی به دلم نشست، می‌گفت: نفتو کی برد؟ جواب می‌دادند، آمریکا، گازو کی برد؟ جواب می‌دادند شوروی، بعد می‌پرسید، پولشو کی خورد، جواب می‌دادند، پهلوی! بعد همه با هم فریاد می‌زدند، مرگ بر این سلطنت پهلوی!

این موضوع را من عیناً برای سفیر شوروی، زمانی که نخست‌وزیر بودم، گفتم. دیدم می‌خواهد زرنگی بکند. قبلاً گفته بود مردم خیلی علیه آمریکا هستند و با ما خوبند. گفتم، والله یک همچو شعاری هم می‌دادند و مردم هم آمریکا را مقصر می‌دانستند و هم شما را، نظرم این بود که این وسط زرنگی نکند و مفت در نرود.